



۲۰۲۱/۱۲/۲۴



محمد داؤد مومند

شخصیت غازی نادرخان قهرمان معرکه استقلال و نجات، در نظر علامه داکتر اقبال

علامه داکتر اقبال، فیلسوف، مفکر و شاعر انقلابی نیم قاره هندوستان، که بعضاً، ذواتی او را به نام نادرست «اقبال لاهوری» یاد میکنند در کنار مجتهد بزرگ، علامه شیخ محمد عبده که شاگرد مستقیم حضرت علامه افغان بود، شاگرد غیر مستقیم سید بزرگوار علامه سید جمال الدین افغان به شمار میرود، چنانکه اقبال در کتاب جاوید نامه خود، که آن را به کتاب «کمیدی الهی» (گوته) مقایسه نموده اند، در رابطه چنین اشاره نموده است:

مقتدی تاتار و افغانی امام

نظریات و افکار علامه داکتر اقبال، ملهم و متأثر از سه ستاره علمی و ادبی تاریخ کشور یعنی مولانای بلخی، خوشحال بابا و حضرت سید جمال الدین افغان است، رباعی ذیل مقایسه است میان بوعلی سینا و مولانا جلال الدین محمد بلخی:

بو علی اندر غبار ناقه گم دست رومی پرده محمل گرفت
این فروتر رفت و تا گوهر رسید وان به دریای چو خس منزل گرفت

علامه داکتر اقبال معرفت و شناخت خود را از شخصیت و افکار خوشحال بابای کبیر در ابیات ذیل چنین توضیح میدارد:

خوش سرود آن شاعر افغان شناس آنکه بیند باز گوید بی هراس
آن طبیب ملت درانیان آن حکیم ملت افغانیان
راز قومی دید و بیباکانه گفت حرف حق با شوخی رندانه گفت

علامه داکتر اقبال عاشق ملت، تاریخ، زعماء و کشور افغان بود، در تاریخ جهان هیچ دانشمندی به سویه علامه داکتر اقبال به مردم، زعماء و کشور ما ابراز اردات نکرده است، چنانکه این رباعی، ممثل جاویدانی اردات داکتر اقبال به کشور و ملت ماست:

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا در گشاد او گشاد آسیا

علامه داکتر اقبال در مورد لوی احمد شاه بابا تحت عنوان «بر مزار احمد شاه بابا علیه الرحمة» چنین ارشاد میفرماید:

تربت آن خسرو روشن ضمیر
مثل «فاتح» آن امیر صف شکن
ملتی را داد ذوق جستجو
از دل و دست گهر ریزی که داشت
نکته سنج و عارف و شمشیر زن
فاش گو با پور نادر فاش گوی
از ضمیرش ملتی صورت پذیر
سکه بی هم زد به اقلیم سخن
قدسیان تسبیح خوان بر خاک او
سلطنت ها برد و بی پروا گذاشت
روح پاکش با من آمد در سخن
باطن خود را به ظاهر فاش گوی

در بیت سوم نشیبه فوق الذکر منظور از کلمه «فاتح» (سلطان محمد فاتح قسطنطنیه) است.

طوریکه ملاحظه میگردد علامه اقبال در عنوان منظومه فوق الذکر در مورد احمد شاه کبیر از خطاب «بابا» کار میگیرد، نه ابدالی. علامه سید جمال الدین افغان نیز در کتاب تمت البیان، میفرماید: «که مردم افغانستان احمد شاه را به عناوین پدر ملت و بابا میشناسند و به همین نام ها، خطاب میکنند.»

در مورد درک عظمت علامه داکتر اقبال همین کافی است که قول یکی از بزرگترین سیمای تاریخ بشریت یعنی مهاتما گاندی را در مورد وی یاد آور شویم، گاندی میگوید: «هندوستان دو چشم دارد، تاگور و اقبال»

علامه اقبال مبتنی بر یک ذهنیت و تفکر متوازن، میان فلسفه انفرادیت غربی و اشتراکیت شرقی، صاحب یک نظر التقاطی است، چنانکه میفرماید:

فرد را ربط جماعت رحمت است جوهر او را کمال از ملت است
فرد میگیرد از ملت احترام ملت از افراد میابد نظام

در سال ۱۹۲۳ علامه اقبال بنابر دعوت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید برای مشوره در مورد معارف و سیستم تدریسی در کشور، به افغانستان تشریف آورد، مرحوم علامه سلجوقی که از دوستان نزدیک داکتر اقبال بود در زمینه با وی به حیث همکار توظیف گردید.

علامه داکتر اقبال یک سال بعد از مسافرت خود به افغانستان، شعر غرابی را در تجلیل شخصیت غازی محمد نادر شاه، سروده و در عین حال وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قبایل افغان را نیز استادانه تمثیل نموده است:

نادر افغان شه درویش خو
کار ملت محکم از تدبیر او
عهد صدیق از جمالش تازه شد
از غم دین در دلش چون لاله داغ
در نگاهش مستی ارباب ذوق
فقر، سوز و درد و داغ و آرزوست
فقر نادر آخر اندر خون تپید
از حضور او مرا فرمان رسید
سوختیم از گرمی آواز تو
ای به آغوش سحاب ما چو برق
طی نمودم باغ و راغ و دشت و در
خیبر از مردان حق بیگانه نیست
جاده کم دیدم ازو پیچیده تر
سرزمینی کبک او شاهین مزاج
در فضایش جره بازان تیز چنگ
لیک از بی مرکزی آشفته روز
رحمت حق بر روان پاک او
حافظ دین مبین شمشیر او
عهد فاروق از جلالش تازه شد
در شب خاور وجود او چراغ
جوهر جانش سراپا جذب و شوق
فقر را در خون تپیدن آبروست
آفرین بر فقر آن مرد شهید
آنکه جان تازه در خاکم دمید
ای خوش آن قومی که داند راز تو
روشن و تابنده از نور تو شرق
چون صبا بگذشتم از کوه و کمر
در دل او صد هزار افسانه ایست
یاوه گردد در خم و پیچش نظر
آهوی او گیرد از شیران خراج
لرزه بر تر از نهیب شان پلنگ
بی نظام و نا تمام و نیم سوز

آه قومی بی تب و تاب حیات روزگارش بی نصیب از واردات
ان یکی اندر سجود این در قیام کار و بارش چون صلوت بی امام
ریز ریز از سنگ او مینای او آه از امروز بی فردای او

صد سال قبل، آن حکیم نکته سنج، حیات اجتماعی افغان های قبایل را در نشیبه بی همتای خود چنان تمثیل نموده بود که حتی در آثار منثور مؤرخین انعکاس نیافته است، و هزار افسوس که بعد از مرور صد سال، نه تنها انکشافی در هیچیک از ابعاد حیات اجتماعی شان رونما نگشته بلکه کار و بار شان همان است که داکتر اقبال در بیت خود تمثیل نموده بود:

آن یکی اندر سجود این در قیام کار و بارش چون صلوت بی امام

قابل یاد آوری است که داکتر اقبال، در آثار گهر بار خود، به هردو زعیم بزرگ ملت افغان یعنی غازی امان الله و غازی نادر خان به شکل متوازی ابراز ارادت نموده است.

داکتر اقبال در سال ۱۹۳۸ پدرو حیات گفت و حکومت افغانستان سنگ مرمرینی را برای مقبره مرحومی گسیل داشت.

امیدوارم روزی حکومت افغانستان یک مؤسسه علمی را به احترام علاقه مندی بی حد و حصر اقبال به کشور و ملت ما، به نام بزرگ اقبال مسماء سازد.

با عرض حرمت



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید